

برای کسانی که اشتباه می‌کنند متأسفم!

# اگر اشتباه می‌کنند

# برای این است که حقوق آن‌ها

گفتگو با شاوآل

● قسمت پایانی



Chaval

گفتگو  
گفتگو



● مهتاب وکیل

آ. نه تنها تعداد زنان در آثار شما کم است بلکه آنها هم کمی عجیب است.

ش. بله، حضور زنان در طرح‌های من بسیار کم است، چون هیچ وجه زنانه‌ای در شخصیت مردانه خودم نیافته‌ام. خیلی مشکل است که زنی را طراحی کنی و از آن چیز مبتذلی نسازی مثل کارهای امریکایی یا چیزی شبیه آنها. به همین خاطر هم من کمتر به سراغ این موضوع می‌روم.

آ. اما آیا این طرح «زنان در حال...» قضاوتی نامطلوب در مورد عموم زنان ارائه نمی‌دهد؟

ش. نه نه. این اصلاً نامطلوب نیست. زن‌ها این کار را خیلی خوب انجام می‌دهند: آنها نظافت می‌کنند. در حقیقت زن‌ها نظافت می‌کنند. نمی‌گویم مثلاً ملکه انگلستان این کار را می‌کند. نه او شاید قصر با کینگهام را نظافت نکند. با این حال کسی چه می‌داند. اما در کل نقش زن‌ها، تمیز کردن کثافتاتی است که مردان ایجاد می‌کنند. به همین خاطر هم این طرح آنقدر که تصور می‌کنید بی‌اساس نیست.

باز هم می‌گویم من چیزهای احمقانه و بی‌مزه را خیلی دوست دارم. از مسخرگی خوشم می‌آید. مسخرگی‌هایی که آشکاری کمتری دارند. آ. حماقت برای حماقت؟

ش. بله، همین است ولی در نهایت یک نوع افشاگری است.

آ. و این افشاگری تا حدی است که گاهی خوانندگان خود را عقب می‌کشند...

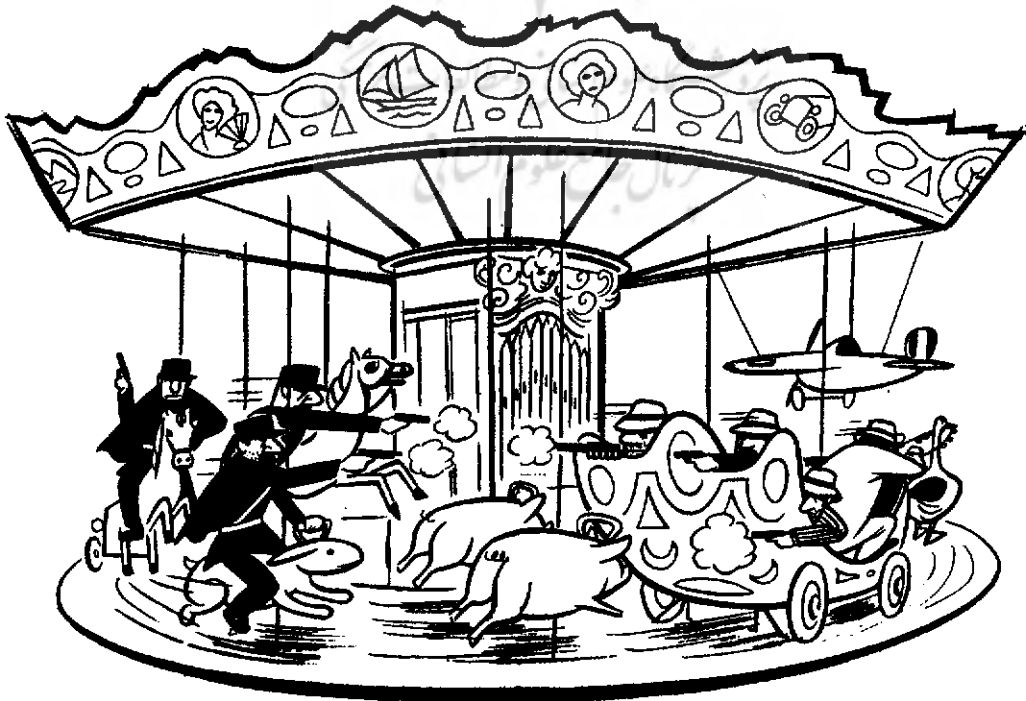
ش. برای کسانی که اشتباه می‌کنند متأسفم! اگر اشتباه می‌کنند برای این است که احمق‌اند. آ. و بالاخره برایتان عجیب نیست که این چیزهای ساده، بتوانند این قدر ضربه زنده باشند؟

ش. برای من فرقی نمی‌کند. اگر قرار بود نگران آخر و عاقبت تمام طرح‌هایم باشم که این همه آدم‌های گوناگون ممکن است آنها را نگاه کنند یا به گوشه‌ای پرتاب کنند، آن وقت هیچ کدام از آنها را تمام نمی‌کردم. برای همین هم ذهنم را به این موضوع مشغول نمی‌کنم.

آ. یعنی به قضاوت مردم اهمیتی نمی‌دهید؟ ش. می‌دانید، زیاد در جریان این قضاوت‌ها نیستم. گاهی نامه‌های تندی دریافت می‌کنم و گاهی هم نامه‌هایی محبت‌آمیز. اما من درباره آنچه می‌کنم کاملاً هشیارم. به جایگاه خودم تقریباً واقفم و همین برایم کافی است.

آ. این مطلب را با لحن خاصی بیان می‌کنید! مثل اینکه این موضوع برایتان فرقی با شانه زدن موهای یک زرافه ندارد...

ش. آه نه. ببخشید! شانه زدن موهای زرافه خیلی سخت‌تر است. مخصوصاً بدون نردبان. بهترین راه هم این است یک راست بروید روی سر زرافه و بعد از آن بالا یا دو تا شانه سُر بخورید: در هر طرف یکی و بعد هم اگر خوب شانه نشد... خوب دیگر! چه می‌شود کرد. در هر صورت این جور کارها درآمد خوبی ندارد.



درخشان تر شود. ترجیحاً هم یک احمق مشهور؛ که آنهم چیز کمیابی نبود.

بعدها، بعد از مرگش، یکی از دوستان صمیمی او را دیدم، یک دوست دوران نوجوانی فردریک به نام ژرژ لوآر George Loir که او هم مثل فردریک داروخانه‌چی بود ژرژ از منشاء این غذای احمق‌ها برایم گفت: در ابتدا قضیه خیلی وخیم‌تر از اینها بوده. موضوع غذای پدرها در بین بوده! یعنی هر یک از شرکت‌کننده‌ها باید پدرش را همراه خود می‌آورده. آ. پس بین پدر و احمق فاصله کوتاهی بود. ش. لزوماً نه. هیچ رابطه‌ی مطلق بین آنها وجود ندارد.

آ. اما شما گفتید: «خیلی وخیم‌تر بود». ش. وخیم‌تر، بله. خوب این در واقع... اصلاً نیازی به توضیح ندارد. فقط چیز «جالبی» بود. آ. شما از دوستی حرف می‌زنید که فوت کرده است و در عین این برداشت را القا می‌کنید که مرد تنهایی هستید. آیا هرگز کسی جایگزین آندره فردریک نشد؟ ش. دوستانی دارم که تعدادشان روبه کاهش است. می‌توانم آنها را فقط با انگشتان یک دست بشمارم. بین آنها دوستان صمیمی‌ای هم بوده‌اند که کنارشان گذاشته‌ام.

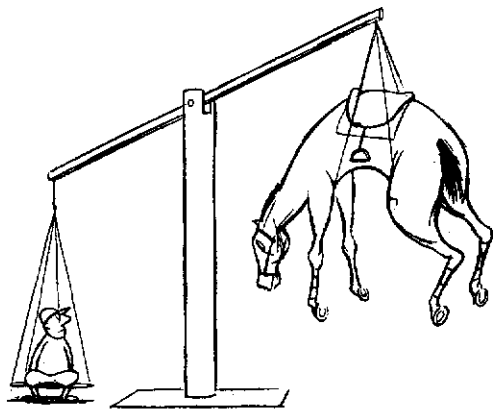
آ. به خاطر دلایل خلقی؟

ش. بله

آ. از طرف شما یا آنها؟

ش. احتمالاً هر دو. دوستان صمیمی من، کم نبودند. آ. شما از یک دوست چه می‌خواهید؟ ش. اول اینکه ناتو نباشد. یعنی به عبارتی خوش طینت باشد. من فقط به دنبال نکارت نیستم هرچقدر هم که دوستی با یک احمق کامل، آزاردهنده باشد. اما قبل از هر چیز خوش طینتی است که مهم است. دوست یعنی کسی که واقعاً بتوان به او اعتماد کرد، بتوان همه چیز را به او گفت.

آ. و او هم بتواند همه چیز را بگوید؟ ش. و او هم بتواند همه چیز را به شما بگوید، بله.



آ. پس شما کلاً از تقدیرهای مردم دوری می‌کنید؟

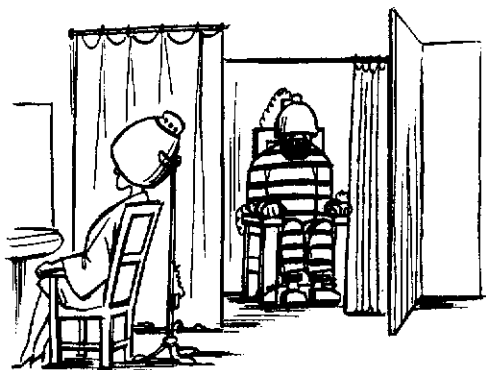
ش. بستگی دارد. بعضی اشخاص هستند که... آ. بعضی اشخاص که قضاوتشان اهمیت دارد؟

ش. تا حدی بله. تا حدی. اما مخاطب اصلی من مرده است: من تا مدتها فقط برای آندره فردریک Frdrique Andr می‌کشیدم. او شخصیت بسیار بزرگی بود. یک شاعر بزرگ طنزپرداز. او را ابتدا از طریق یک مجله سوررئالیست شناختم که در آن متن‌های خیلی کوتاهی می‌نوشت. بعد برحسب اتفاق در مجله Match به او برخوردیم. از خودم می‌پرسم او در مچ چه کار می‌کرد او که عصاره‌ی ظرافت و باریک‌بینی بود... فردریک اطلاعات وسیعی در تمام زمینه‌ها داشت. و خدای من در مچ... خوب! از این طریق امرار معاش می‌کرد و چیزهایی می‌ساخت که امریکایی‌ها به آن می‌گویند «گاسپین» gossips. یعنی جوک‌های کوچک. و ما علاقه و وابستگی عجیبی به هم داشتیم. آ. و او مرد...

ش. بله الان نه سال می‌شود.

آ. و حالا دیگر شما برای هیچ کسی طراحی نمی‌کنید. فقط می‌کشید تا خرج زندگی تان را درآورید؟

ش. بله. بدون اینکه به هیچ کس فکر کنم در حالی در آن دوران... حتی یادم می‌آید یک روز که من و فردریک باهم می‌خندیدیم، یکی از نویسندگان مچ گفته بود: «اینجا را ببین. این سوال است که فردریک را به خنده انداخته: آنهم بدون وساطت مچ!» و حق با او بود. آندره فردریک شاعر و آهنگساز بود. او کامل‌ترین مردی بود که تاکنون دیده‌ام. دلم می‌خواست مدتها درباره‌ی او حرف می‌زدم. درباره‌ی چیزهایی که نوشته است اما نقشه‌ی آنها را در سر داشت. چیزهای انبیه نبودند: او خیال داشت با آدم‌های احمق یک نوع غذا درست کند و قرار بود هر یک از دوستان یک احمق با خود بیاورد تا این غذا هرچه



آ. ولی منظور من عشقی است که جلوه رومانیک تری داشته باشد.

ش. اما همه چیز به هم وابسته است. نمی توان تفاوت زیادی قائل شد.

آ. به هر حال قبول دارید که مضمون عشق، یکی از مضمون های شما نیست؟  
ش. یکی از مضمون های متداول من نیست. حتی موضوعی است که به ندرت به آن می پردازم.  
آ. پس بیشتر چه موضوعاتی الهام بخش شما هستند؟

ش. اصلاً نمی دانم راستش من غافلگیر شدم. واقعاً نمی توانم جوابتان را بدهم. من برای صحبت کردن درباره کارهایم در بدترین موقعیت ممکن قرار دارم. چون فضای کافی برای آنکه از نور بر آنها نگاه کنم ندارم. اما تقریباً می توانم مهارت دستم را نسبت به کارهای دیگران تشخیص بدهم. جایگاهم را هم تقریباً تشخیص می دهم. اما فقط در همین حد.  
آ. خوب پس به تحلیل آثارتان ادامه دهیم: مثلاً این طرح «یک سیاستمدار قربانی کسالتی شد که خوشبختانه بی خطر بود».  
ش. این طرح، کنایه ایست از اخبار که همیشه سعی دارد اطمینان بخش باشد.

آ. و «مرد بیوه روی بام». این تقریباً نمونه ای از آن چیزی است که درباره اش صحبت کردیم.

ش. بله این یک جناس بد است. اما همانطور که به شما گفتم، هر چقدر بیخودتر باشد، بیشتر می تواند مرا به خنده بیاندازد.

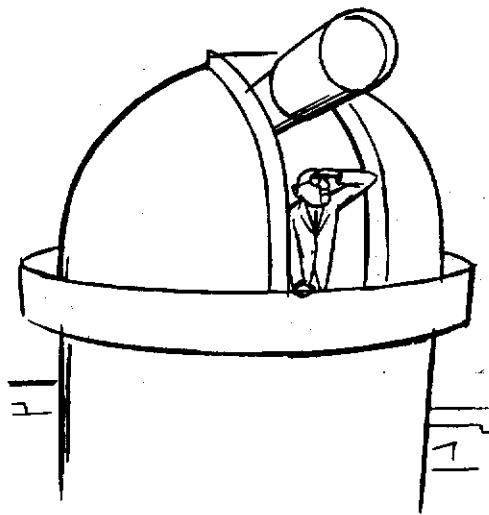
آ. و «آدمخوار در حال باز کردن یک قوطی کنسرو» چطور؟ درباره آن چیزی دارید که بگویید؟

ش. نه. موضوع این است که من در مورد طرح هایم چیز زیادی برای گفتن ندارم.

آ. به این ترتیب می رسیم به طرحی که من آن را خیلی دوست دارم: «شخصیت فولکلوریک بی صبرانه منتظر رسیدن بقیه است». این شخصیت شبیه اهالی بروتان Bretagne است...

ش. درست نمی دانم او چه جور چیزی است. تا به حال متوجه شده اید که در تمام فولکلورها یک چیز مشترک وجود دارد؟ همه آنها شبیه هم هستند. خیلی کسل کننده و خیلی ناخوشاینداند.

آ. با اینهمه این شخصیت انگار که از یک «پاردون» Pardon (مراسم مذهبی و جشن عمومی اهالی بروتانی) فرار کرده است. ش. ممکن است اما خوب ناخودآگاه اینطور شده. اصلیت من مال بروتانی است. اما مطمئن باشید از این موضوع ناراحت نیستم. من ابداً ناسیونالیست



ولی فقط به شما و بعد هم نرود پشت سر شما و راجی کند. به نظر من این خیلی مهم است. یکی از شرط های اساسی نوستی است.

آ. از لحنتان می شود فهمید که مورد خیانت قرار گرفته اید...  
ش. برایم پیش آمده.

آ. و چنین کسی را نمی بخشید؟  
ش. من اعصاب خودم را خرد نمی کنم. فقط رابطه ام را قطع می کنم. به همین سادگی. اما هیچ وقت عصبانی نمی شوم. چون کاملاً بیهوده است. عصبانیت برای چه؟ هیچ فایده ای ندارد. در عوض او را کنار می گذارم.

آ. اما آن دوستان معدودی که برایتان مانده اند، آیا نظر آنها در مورد کارتتان، برای شما جالب است؟

ش. نه خیلی. نه. همانطور که به آنچه آنها می کنند اهمیت نمی دهم. از طرفی اینطور بهتر است. هر کدام می دانیم که دیگری در کنج خانه اش مشغول کار کردن است تا خرج زندگی اش را برآورد. اغلب این دوستان، مرا عمیقاً می شناسند. و خوب کاری که من می کنم کم و بیش به نظرشان خوب می آید اما باعث تعجبشان نمی شود چون مرا خوب می شناسند. من هم آنها را خوب می شناسم؛ خوب آنها هم در خط خوششان حرکت می کنند و من هم نباید از آن متعجب شوم.

آ. برگردیم به موضوع زن ها و به عبارتی به آنچه که معمولاً زن ها الهام بخش آن هستند؛ یعنی عشق. طرح های شما به ندرت از عشق می گویند حتی به منظور مسخره کردن آن.

ش. چرا. چرا. گاهی زن ها را در موقعیت های مسخره ای می کشم.

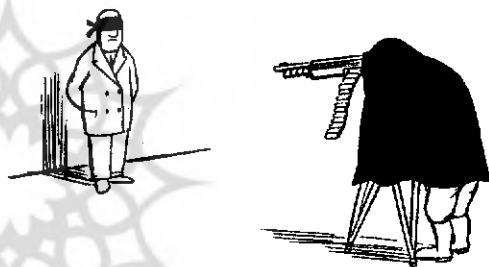
## فعالیت بیشتر برای دستیابی به نقطه ایده‌آل در هنر

وی خما خیز

دست‌اندرکاران مرکز هنرهای تجسمی طی سال گذشته تلاششان این بوده که فعالیت‌های هنری خوبی را ارائه کنند. به خصوص در بخش مجسمه سازی که برگزاری سومین بی‌ینال آن در فرهنگسرای نیاوران، علی‌رغم مسائلی که وجود داشت، نسبتاً موفق بود.

طاهر شیخ‌الحکمایی، هنرمند مجسمه‌ساز، با اشاره به مطلب فوق تصریح کرد: فراهم سازی نمایشگاه‌های داخلی و خارجی و ایجاد شرایط مناسب کاری برای هنرمندان از سوی مرکز هنرهای تجسمی جای تقدیر و تشکر دارد، اما اگر مقایسه‌ای بین بها دادن به هنر یا مقوله‌هایی همچون ورزش صورت پذیرد، آنگاه متوجه خواهیم شد که گروه‌های هنری نسبت به این مقوله‌ها از اهمیت کمتری برخوردار شده‌اند. وی در ارتباط با ارزیابی خود از عملکرد مرکز هنرهای تجسمی گفت: این مرکز به لحاظ فعالیت‌های هنری نسبت به گذشته فعال‌تر شده و راه‌اندازی خانه هنرمندان و تأسیس انجمن‌های هنرهای تجسمی از قبیل مجسمه سازی و نقاشی و گرافیک و... از عملکردهای مثبت مرکز هنرهای تجسمی است، اما برای دستیابی به نقطه آرمانی و ایده‌آل باید فعالیت‌های بیشتری انجام شود. این هنرمند مجسمه‌ساز پیرامون گزینش بهترین سیستم مدیریت مرکز هنرهای تجسمی خاطر نشان کرد: از دیدگاه من چنانچه مدیران و دست‌اندرکاران این

مرکز از مشاوره انجمن‌های هنرهای تجسمی و هنرمندان استفاده کنند، نتیجه بهتری از عملکردهای خود خواهند گرفت. این امر امروزه آغاز شده، ولی تا رسیدن به نقطه ایده‌آل فعالیت بیشتری مورد نیاز است.



نیستم هیچ‌گونه حس وطن‌پرستانه‌ای ندارم. نه کم، نه زیاد.

آ. پس «شاول» یک اسم مستعار است؟  
ش. بله نام اصلی من لوآرن Le Louarn است. بیست سالی می‌شود که امضای شاول را دارم، یعنی از زمانی که طراحی طنز می‌کنم.  
آ. چگونه این اسم مستعار را انتخاب کردید؟

ش. در اصل از یک اشتباه ناشی شد. فکر می‌کردم نام کسی را که یک خانه افسانه‌ای در دروم Drme ساخته است، برداشته‌ام. فکر می‌کردم نام او شاول است اما در حقیقت نامش شوال Cheval (به معنی اسب) بود.

آ. و دیگر هیچ وقت این اشتباه را تصحیح نکردید؟

ش. آره، نه برعکس! شاول خیلی هم به درد خور بود. رابطه شاول - شوال می‌توانست بازی لغوی احمقانه‌ای را پدید آورد. حتی آلمانی‌ها هم با آن سرگرم می‌شوند. آن اوایل حتی این موضوع برای حماقت‌های روزنامه‌نگاران خوراک خوبی بود شما که خدا نکرده روزنامه نگار نیستید؟